

چهره زن در دیوان خاقانی

احمد گلی^۱
فرنیا صفدرپور^۲

چکیده:

انسان به تناسب محیطی که در آن زندگی می کند و بر اساس فرهنگی که بر آن جامعه حاکم است صاحب بینشی متفاوت و افکاری متنوع است. نگاه انسان به «زن» در جوامع متعدد، دیدی متفاوت است؛ گاهی این بینش، سلیم و عادلانه و گاهی سقیم و سلطه جویانه بوده است.

خاقانی در جایگاه شاعری فرهیخته و اندیشمند همانند هم عصر خویش، سنایی، نگاهی منفی و گاهی توأم با تحقیر و استهزا به این عنصر لطیف هستی دارد. او در جای جای دیوان خود «زن» را موجودی می پندارد که برای صاحب خویش چیزی جز سرافکنندگی، محنت، بدبختی و بلا و دیعه ای به همراه ندارد. با اینکه هنرمند شروانی در بعضی ابیات از زنان برجسته تاریخی و مذهبی صحبت به میان آورده و آنها را ستوده است ولی در مجموع می توان اذعان داشت به خاطر دلایل اجتماعی یا فرهنگی حاکم بر دوران او و یا شاید بنا به دلایل روانشناختی، تصویر این منظر منفی بر ابیاتش سایه انداخته است. در این جستار سعی شده است این اظهار نظرها در دیوان شعری او تحلیل گردد.

کلمات کلیدی

خاقانی، زن، خانواده.

^۱ * دانشیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان شرقی

^۲ کارشناس ارشد دانشگاه شهید مدنی آذربایجان شرقی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۲۳

مقدمه

در صبحگاه اولین روز خلقت «آدم» قهرمان اسطوره آفرینش، اولین بار پرتو زندگی آفرین را در چشمان خیس «حوا» دید و عشق آغاز شد.

انسان به عنوان موجودی دو بعدی از شگفت انگیزترین آفریده‌هایی است که دستان خلاق کردگار او را در پهنه هستی از علم به عین آورده است؛ موجودی درست شبیه آفریدگار خویش که در عین جزالت و صلابت از لطافت و رأفت نیز برخوردار است، چنانچه در حدیث نبوی آمده است: «ان الله خلق آدم علی صورته» (همانا خداوند انسان را در شکل خود آفریده است) (مولانا، ۱۳۸۹، ص ۲۴۶). همانگونه که حق، صفات جلالیه‌ای نظیر قدرت، قهر، غلبه و غضب را داراست صفات جمالیه‌ای چون رحمت، مهربانی، شفقت و گذشت را نیز در خود دارد. انسان به عنوان موجودی کامل، نمونه و مظهر خالق خویش است و به این دلیل از این ابعاد دو گانه برخوردار است. هر مردی در درون خویش یا به عبارت روانشناختی آن در روان یا ناخودآگاه خویش زنی دارد که یونگ نام آن را «آنیوس» و به تناسب آن، هر زن در روان یا ناخودآگاه خود مردی با نام «آنیما» دارد که از تلفیق این دو نیرو یا دو صفت یا دو حقیقت، انسان می‌تواند به مرحله کمال یا تعالی برسد. در حقیقت اگر نیک نگریسته شود، فلسفه ازدواج می‌تواند تلاشی برای اتحاد این دو حقیقت باشد. در اسطوره آفرینش وقتی آدم از زوج خویش، حوا، جدا می‌افتد در صدد یافتن او برمی‌آید و با پیوستن آن دو به همدیگر است که داستان خلقت آغاز و وارد مرحله مهم خویش می‌شود. ازدواج راهی برای یافتن بعد دیگر انسان است که از او جدا گشته و با وصال به نیمه گمشده خویش است که هر فرد این توانایی را پیدا می‌کند تا به نهایت و اوج شناخت خدا، خود و جهان پیرامون خویش نایل گردد به عبارت ساده‌تر از اتحاد جمال (زن) و جلال (مرد) کمال (خدا) حاصل می‌گردد.

بر این پایه می‌توان به جایگاه و مقام زن در کنار مرد در جامعه بیش از پیش پی برد. نقشی بسیار ارزشمند و مهم که اگر مورد بی‌اعتنایی واقع شود صدمات جبران ناپذیری بر سیطره تاریخ بشر وارد خواهد کرد. متأسفانه با همه این اوصاف، تاریخ بشری در جای جای کتاب مکتوب آفرینش، شاهد تعدی و ظلم و اجحاف در حق این موجود آسمانی است که به خاطر لطافت بی‌حصرش نه از جنس ناسوت پلید، بلکه هم جنس ملکوت محسوب می‌گردد؛ موجودی که به مثابه پروردگار خویش زایشگر و هستی بخش است و از بطن اوست که هستی تداوم می‌یابد و زندگی استمرار پیدا می‌کند.

شاید دلایل بسیاری از جمله کج فهمی‌ها، کوته فکری‌ها، اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نامطلوب، کمبود فرهنگ و آگاهی، تعصب و... می‌تواند بانی این همه ظلم و حق کشی باشد؛ ظلمی که هم اکنون نیز در بعضی جوامع در برخی قوم و قبیله‌ها ریشه دارد و به حیات خود ادامه می‌دهد. اگر بخواهیم نظری اجمالی و بسنده به جایگاه زن در ایران از قدیم تا به امروز داشته باشیم اشارات زیر شاید بتواند گوشه‌هایی از آن را روشن سازد.

جایگاه زن در ایران باستان

«زن» اسمی است از ریشه «زی، Zi» به معنای زیستن. ایرانیان، زن را منشأ و سرچشمه زندگی و حیات قلمداد می‌کردند و چون به لحاظ علمی از دخالت مرد در تولد فرزند آگاهی چندانی نداشتند زن را منشأ هستی می‌دانستند (شهریاری، ۱۳۷۸، ص ۱). در اساطیر باستان می‌توان به داستان‌هایی اشاره کرد که هر یک نشان از مقام شامخ زن یا برابری زن و مرد است؛ از جمله در اسطوره مرگ کیومرث، اولین پادشاه زمین که پس از مرگش از نطفه او گیاهی به نام ریواس می‌روید که دو شاخه است؛ شاخه اول مشی (مرد) و شاخه دوم مشیانه (زن). در این داستان بر این نکته تأکید شده است که این دو شاخه هم قد و هم شکل هم بودند و این خود می‌تواند نشان تساوی ارزش و مقام زن در کنار مرد در دوران باستان باشد.

زن در آن اعصار همپای مرد در جامعه و تولید مؤثر بوده است و با مرد همکاری و همیاری تنگاتنگی داشت حتی در بعضی از منته او به مقام پادشاهی نیز رسیده است (شهریاری ۱۳۷۸: ۴۴). دوران مادرسالاری یا زنسالاری، وجود ایزد بانوان و الهه‌ها همگی نشانگر حضور زن و مقام ارزشمند اوست. چنانکه سه تن از امشاسپندان در دین زردتشتی (خرداد، مرداد، اسفند) مؤنث می‌باشند (سعیدی، ۱۳۸۲، ص ۹). زن چون با عنصر زمین که آن نیز با زایش و باروری در ارتباط است هم سنخ می‌باشد، مظهر تناسل و خاستگاه تداوم زندگی است؛ بستری که می‌تواند بن مایه تولد انسان‌هایی کمال یافته، توانمند و اندیشمند باشد. اسناد و تواریخ همگی مبنی بر این است که پارسیان مردمانی بودند که در زندگی، بیش از سایر اقوام و ملل باستانی به حقوق زنان اهمیت می‌دادند (سعیدی، ۱۳۸۲: ۲۵).

ما در شاهنامه به زنان برجسته و صاحب نام و سیاستمداری بر می‌خوریم که بنیان تحولات اجتماعی، فرهنگی و گاهی سیاسی بوده‌اند؛ زانی جنگ آور مانند گردآفرید که سهراب را جسماً خسته و قلباً دل‌بسته خود می‌کند یا شخصیت‌هایی چون تهمینه، رودابه، فرنگیس، کتابیون، جریره، منیژه، همای و... اما با گذر از دوره باستانی و گام نهادن در عصر تاریخی مقام زن رو به افول و کاهش می‌گذارد (شهریاری، ۱۳۷۸، ص ۲). زن مقام شامخ و آن رتبه عالی را بنا به دلایل متعدد از دست می‌دهد و حضور او در جامعه کم رنگ تر و نامحسوس تر می‌شود و در نتیجه کار به جایی می‌رسد که او به مثابه موجودی زندانی یا در چهارچوب خانه‌هایی با دیوارهایی بلند یا در حصار اندیشه بسته و متحجر مردان حبس می‌گردد. طبق مدارک تاریخی در عصر ساسانیان زنان مایملک مردان به حساب آمده و به اجاره داده می‌شدند (سعیدی، ۱۳۸۲، ص ۵۳). زن شکوه و عظمت همیشگی را از دست می‌دهد و آرام آرام در حرمسرا یعنی عشرتکده مردان هوسران، سکنی می‌گزیند؛ او از اجتماع دور و وارد فضای خانه می‌شود، نقش اجتماعی‌اش محو و تبدیل به موجودی ناتوان می‌گردد تا اینکه با ورود اسلام که انقلابی عظیم در حوزه اندیشه جهانی بود، دیگر باره از قعر چاه تظلم و اسارت به درمی‌آید و ارزش و مقامی رفیع می‌یابد.

زن در اسلام

اسلام به عنوان دینی فراگیر و جهان‌شمول، بنیان‌های فکری متحجر و پوسیده انسان‌های جاهلی و چهارچوب کهنه اندیشه آنها را در هم ریخت و از نو بر اساس دیدگاه و منشی انسانی اخلاقی آن را پی‌ریزی نمود. تغییر منظر افراد نسبت به حقیقتی به نام زن از جمله تحولات مهم و مثبت این دین آسمانی به حساب می‌آید.

هنوز از یاد نبرده‌ایم دست‌های کوچک دخترکان بی‌گناهی را که زیر خاک‌های جهالت مردان ناآگاه از حرکت همیشگی باز ایستادند؛ نفس‌هایشان در سینه حبس شد و فریادهایشان را هیچ کس نشنید. موجودی که از حجم سیاه و تنگ بطن مادر، روانه گوری به مراتب سیاه‌تر و تنگ‌تر می‌شد. سنگ قبرهای بی‌هویت کودکان بی نام شهر هنوز روی سطور کتاب حجیم تاریخ سنگینی می‌کند. اسلام، زن را به جایگاه واقعی خودش سوق داد و از او به عنوان مایه «مودت» و «محبت» یاد کرد. زن در عصر اسلامی بر سر منبر آمد و خطبه خواند؛ در میدان جنگ حاضر شد و همپای مردان، جنگ و نبرد کرد؛ دلیرانه حق را از گلوئی ستمکاران بیرون کشید و دین را احیا نمود. در کتاب مقدس قرآن زن، مایه آرامش و سکون جسم و روح مردان قلمداد شد که قادر بود از مرد شخصیتی نافذ، تأثیرگذار و فرهیخته بسازد. در این دین مبین، زن از پایگاهی برابر و جایگاهی یکسان با مرد برخوردار است و به تناسب تفاوت‌هایی که از لحاظ فیزیکی حائز است. از انجام بعضی مشاغل باز مانده است. این ممانعت نه به خاطر تبعیض بلکه به خاطر جنس لطیف و عاطفه بی‌حد او به وجود آمده است. او وظیفه‌ای خطیر و ارزشمند داشت و آن پرورش و آموزش فرزند بود چرا که تنها دامان پر مهر او بستری مناسب برای این امر به حساب می‌آمد.

البته نباید از این مقال اینگونه برداشت شود که تمام زنان از ماهیت و موجودیتی مثبت برخوردارند. هر موجودی که متشکل از صورت و ماده باشد همیشه در کشاکش بین عقل و نفس قرار می‌گیرد؛ چون ماده، آدمی را به زمین و صورت به آسمان پیوند می‌دهد. این موجود در عین حال که می‌تواند ماورایی و اثری باشد قادر است زمینی و اهریمنی نیز باشد. ما نمونه‌هایی از این زنان فتن و آشوبگر و منفی را در تاریخ شاهد بوده‌ایم.

ترکیب (زن_روح) موردی است که بارها در ادبیات به چشم می‌خورد، همچنین واژه «نفس» در معنای «روح» یا «باطن» که مؤنث است در قرآن در سه معنای متفاوت مطرح گردیده است: نفس اماره «ان النفس لامارة بالسوء» (یوسف، ۵۳)؛ این جنس نفس اشاره به زنانی دارد که فتنه‌انگیز و شیطان صفتند، جنسشان از تاریکی و پلیدی است زنانی چون زلیخا که اسیر شهوات نفسانی خویشند و به زشتی و منهیات دعوت می‌کنند. نفس لوامه «و لا اقسام بالنفس اللوامه» (قیامت، ۲) این نفس اشاره به زنانی دارد که در صورت ارتکاب گناه با وجدان خویش درگیر می‌شوند و نفس را مورد سرزنش و ملامت قرار می‌دهند. این زنان اگر چه جسمشان به ناپاکی امر می‌کند اما علقه روحشان پاکی و طهارت است. نفس مطمئنه: «یا ایها النفس المطمئنه» (فجر، ۲۷). این نفس به زنانی می‌پردازد که از جنس ملکوتند و سراسر خیر و نیکی را طالب و راغبند، زنان برجسته‌ای که تاریخ نام آنها را بر تارک صفحات خویش نگاشته است، زنانی چون فاطمه، زینب، خدیجه، مریم، آسیه، بلقیس، رابعه.

زن در دیوان خاقانی

محیطی که انسان در آن زندگی می‌کند با تمام موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن تأثیر شگرفی بر نوع زندگی و دیدگاه افراد آن جامعه می‌گذارد. گاهی اوضاع نامناسب می‌تواند انسان‌هایی را که از لحاظ فکری، روانی و جسمی افرادی سالم به حساب می‌آیند، به موجوداتی غیر عادی، ناسالم و نامتعادل تبدیل کند. محیط با وام گرفتن از اندیشه‌ها و فرهنگ‌ها از اقوام پیشین، نه تنها بر روی معاصران بلکه بر آیندگان نیز تأثیر گذاشته، خط مشی و منظر آنها را تعریف و تعیین می‌نماید. هنروری که ما از آن در این مقاله از او صحبت می‌کنیم. شاید یکی از افرادی باشد که محیط نامناسب عصرش، دیدی نامناسب برای او تعریف کرده است؛ نگرشی که نمی‌تواند از چنین اعجوبه‌ای در عرصه ادب و هنر مقبول واقع گردد. خاقانی در دیوان خود در لابلای ابیات فخیم از زن صحبت به میان آورده است ولی این پدیده لطیف جهان هستی با تمام ظرایف و لطایف وجودی‌اش در چشم شاعر شروانی موجودی منحوس، زیبا صورت زشت سیرت، حقیقتی شرم آور و کم ارزش است. سنایی شاعر و عارف بزرگ هم عصر خاقانی نیز دید مثبتی نسبت به زن ندارد و در آثار خویش بخصوص در دیوان خود زنان را مورد مذمت قرار داده است. این دید منفی که بعداً به صورت مفصل در مورد آن بحث خواهیم کرد تا مقدار زیادی به محیط زندگی این شعرا مربوط می‌شود و ناشی از بافت نامناسب اجتماعی است، امری که در ادوار مختلف به پیدایش بسیاری از افکار نادرست دامن زده است. در دیوان خاقانی بویژه در قصاید در کنار ابیاتی که همگی دال بر تفکر منفی شاعر به این مسأله است، ابیاتی نیز یافت می‌شود که در آن دیدی مثبت به چشم می‌خورد. همه زنان از منظر او کم ارج تعریف نمی‌شوند، مثلاً وقتی او از زنان اسطوره‌ای یا تاریخی یا مذهبی سخن به میان می‌آورد، نگاهی مثبت دارد. این زنان حائز صفات و سجایای اخلاقی هستند که باعث می‌گردد از دایره دیگر زنان عادی و عوام جدا گردند. او امتیازات انسانی و اخلاقی آنها را می‌ستاید و ایشان را همپای مردان، تأثیرگذار و بزرگ قلمداد می‌کند. شخصیت زن و زنانی که در دیوان چهره مثبت دارند، عبارتند از:

آسیه: او زن یکی از فرعونان مصر با نام رامسس دوم بود. چون فرعون از منجمان شنید که کودکی به دنیا خواهد آمد که او را هلاک خواهد ساخت، حکم کرد تا هر طفلی که به دنیا آید بکشند. اما پدر و مادر موسی او را بر آب نهادند. زن فرعون آسیه،

موسی را از آب گرفت و در قصر فرعون او را پرورید از این جهت آسیه به پرهیزگاری و زهد و خداپرستی معروف است (شمیسا، ۱۳۶۶: ص ۴۳۹).

چنانچه در ابیات اشاره می‌شود، خاقانی این زن پارسا را که در بطن کفر یعنی کاخ فرعون بالیده و روحی مطهر، اندیشه‌ای رفیع و تفکری پالوده دارد، در دیوان خود با صفاتی چون صاحب توفیق، زهد و کرامت یاد می‌کند.

آسیه و توفیق:

آسیه توفیق و ساره سیرتست سیرتش بر انس و جان خواهم گزید
(قصاید/ ص ۱۷۰)

آسیه توفیق و ساره سیرتست ساره را سیاره سیما دیده‌ام
(قصاید/ ص ۲۷۳)

آسیه و زهد:

هست آسیه بزهد و زلیخا بملک از آن تسلیم مصر و قاهره بر قهرمان اوست
(قصاید/ ص ۷۳)

آسیه و کرامت:

ای آسیه کرامت و ای ساره معرفت حوای وقت و مریم آخر زمان شده
(قصاید/ ص ۴۰۲)

بلقیس: ملکه سبا که چون سلیمان به واسطه هدهد خبر شکوه او را شنید، مکتوبی برای او فرستاد و او در جواب نامه هدیه‌ای فرستاد و به درگاه سلیمان آمد و ایمان آورد. سلیمان ایشان را به همسری برگزید (شمیسا، ۱۳۶۶: ص ۱۶۰-۱۶۳)

بلقیس و فرمانروایی:

جمشید ملک نظیر بلقیس جز بانوی کامران ندیدست
(قصاید/ ص ۷۰)

حوا: دومین بشر مخلوق خداوند و همسر حضرت آدم است. حوا از پهلوی چپ آدم آفریده شده است و دلیل خلق او تنهایی آدم بود (شمیسا، ۱۳۶۶: ص ۲۳۴).

شاعر در این ابیات، حضرت **حوا** مادر بشریت، را به عنوان بانویی برگزیده معرفی می‌نماید که از جمله صفات نیک او می‌توان به سخاوت و بخشش اشاره نمود. امتیازی که شاید زن معاصر شاعر با دارا بودنش بتواند از جرگه زنان دون پایه خارج گردد.

حوا و سخا:

هست آدم دگر پدر همتش از آنک حوای دیگرست کنون مادر سخاش
(قصاید/ ص ۲۳۲)

او گرفته ز سخن روزه و از عید سخاش صاع خواهان زکوه آدم و حوا بیند
(قصاید/ ص ۹۹)

خدایچه: ام المؤمنین، اولین همسر پیامبر که حضرت لقب کبری را به او داده بودند. پیامبر همیشه از مساعدت‌های خدیجه در پیشرفت کار نبوت یاد می‌کردند (سجادی، ۱۳۷۴: ص ۳۹۴).

حضرت خدیجه از زنان بهشتی که شاعر حضور او را اسبابی برای بقا و تداوم دین الهی می‌شمارد؛ همسر مهربانی که عاشقانه و صادقانه با بخشش بی‌رهین خویش یکی از یاران نهضت اسلامی محسوب می‌گردد. زهد و سخاوت از جمله صفات بارز اوست که شاعر در دیوان خود به آنها اشاره کرده است.

خدایچه و زهد:

از سر زهد و صفا در شخص او هم خدیجه هم حمیرا دیده ام

(قصاید / ص ۲۷۳)

خدایچه و سخاوت:

آن خدیجه است کز ارادت حق مال و جان بر پیمبر افشاندست

(قصاید / ص ۸۲)

رابعه: زن زاهد و عارفی که کنیت او ام‌الخیر بود و در سال ۱۳۵ در بیت المقدس در گذشته است. پدر او را سه دختر بود، رابعه چهارم بود از آن رابعه گویند (سجادی، ۱۳۷۴، ص ۶۰۸)

رابعه در دیوان با صفت ممتاز زهد مطرح شده است و خاقانی مقام او را به سبب این خصلت از مردان بالاتر دانسته و حتی مردان برجسته تاریخ مثل اصحاب کهف را همپای او قلمداد می‌کند.

رابعه و زهد:

رابعه زهدی زییده همتی کز درش حصن امان خواهم گزید

(قصاید / ص ۱۷۱)

رابعه زهدی که پیشش هفت وقت هفت مردان را مجاور دیده‌ام

(قصاید / ص ۲۷۳)

زرقا: زرقا الیمامه زنی است که به تیزبینی مشهور است و گویند که او تا مسافت یک یا دو سه روزه راه را می‌دید (شمیسا، ۱۳۶۶: ص ۳۰۷).

زرقا زنی منحصر بفرد برای شاعر به حساب می‌آید که صاحب صفت تیزبینی است و این بینایی از دید شاعر از جانب غیب است.

زرقا و بینایی:

چشم زرقا را کشیده کحل غیب هم به نور غیب بینا دیده‌ام

(قصاید / ص ۲۷۲)

ساره: همسر حضرت ابراهیم که چون باردار نمی‌شد، از حضرت خواست که با کنیزش ازدواج کند اما با تولد اسماعیل به آنها حسد کرد و از خانه راند. او در پیری بنا به مژده‌ای که فرشتگان به او داده بودند، صاحب پسری به نام اسحاق شد (شمیسا، ۱۳۶۶: ص ۸۶).

شاعر ساره را با صفت معرفت یاد می‌کند و او را کنار آسیه جزء زنان برجسته تاریخ به حساب می‌آورد.

ساره و معرفت:

ای آسیه کرامت و ای ساره معرفت حوای وقت و مریم آخر زمان شده

(قصاید/ ص ۴۰۲)

آسیه توفیق و ساره سیرتست سیرتش بر انس و جان خواهم گزید

(قصاید/ ص ۱۷۰)

آسیه توفیق و ساره سیرتست ساره را سیاره سیما دیده‌ام

(قصاید/ ص ۲۷۳)

صفورا:

صفورا دختر حضرت شعیب و همسر موسی پیامبر است. شبی در وادی ایمن صفورا را درد زایمان گرفت، موسی در پی یافتن قبسی به وادی طور رسید و در آنجا به مقام نبوت نایل گردید؛ زنی که موسی برای ازدواج با او سالها شبانی می‌کند (شمیسا، ۱۳۶۶: ص ۵۵۶-۵۵۷).

موسی از بهر صفورا کند آتش خواهی و آن شبانیش هم از بهر صفورا بیند

(قصاید/ ص ۱۰۰)

صفوة الدین: ملکه صفوة الدین بانوی ابوالمظفر اخستان شروانشاه که خاقانی در مدح او پنج قصیده دارد (سجادی، ۱۳۷۴، ص ۹۸۲). خاقانی این شاهزاده را با صفت برجسته عصمت و پاکدامنی می‌ستاید. مهمان نوازی او آنقدر باشکوه است که بزرگان، عنقا صفت، طفیلی خوان او می‌شوند. زن بزرگی که همسران دیگر پادشاهان بزرگ، پیشکار او می‌شوند و مریم عذرا پرده‌داری حرم او را بر می‌گزیند. شاعر در وصف و ستایش این بانو مرزهای مشروع را در هم شکسته و او را آن چنان می‌ستاید که تبدیل به شخصیتی اسطوره‌ای و دست نیافتنی می‌گردد.

صفوة الدین و عصمت:

گیتی افق سپهر عصمت جز حضرت بانوان ندیدست

(قصاید/ ص ۷۰)

بانوی شرق و غرب که چون خوان نهد به بزم عنقا مگس مثال، طفیلی خوان اوست

(قصاید/ ص ۷۳)

در صفة تو دختر قیصر بساط بوس در پیشگاه تو زن فغفور پیشکار

(قصاید/ ص ۱۷۶)

ای کرده پاسبانی تو عیسی آرزو وی کرده پرده داری تو مریم اختیار
(قصاید/ص ۱۷۷)

ملکه عصمه الدین خواهر منوچهر: از زنان درباری برجسته که خواهر منوچهر شروانشاه بود. خاقانی چهار قصیده در مدح این زن دارد (سجادی، ۱۳۷۴، ص ۱۰۶۷).
این ملکه از جمله ممدوحان شاعر است که خاقانی او را از لحاظ مقام، هم پایه مریم مقدس قرار می‌دهد. زنی که خورشید با آن همه عظمتش نوکری او را اختیار می‌کند. شاید شاعر ستودن این بانوها را دستاویزی برای رسیدن به جاه و مال می‌پندارد و کار از ستودن به تملق و چاپلوسی می‌کشد.

جوید به تبرک آب دستت چون حاج ز ناودان کعبه

(قصاید/ص ۴۰۴)

عصمه الدین شاه مریم آستین کاستانش بر جان خواهم گزید

(قصاید/ص ۱۷۰)

شاه انجم خادم لالای اوست خدمت لالاش از آن خواهم گزید

(قصاید/ص ۱۷۱)

فرنگیس: دختر افراسیاب و مادر سیاوش است. پس از کشته شدن سیاوش، گویو پسر گودرز او و پسرش را به ایران برد (شمیسا، ۱۳۶۶، ص ۴۷۵).

کتایون: همسر گشتاسب، دختر قیصر روم و مادر پشوتن بود (شمیسا، ۱۳۶۶، ص ۴۸۶).

همای: دختر گشتاسب که به هنگام حمله ارجاسب تورانی به ایران اسیر و همراه خواهرش به آفرید در رویین دژ محبوس شد سپس اسفندیار آنها را از بند رهانید (یاحق، ۱۳۷۵، ص ۴۵۲).

خاقانی در کنار زنان مذهبی از زنان باستان نیز سخن به میان آورده و آنها را مایه نام آوری می‌داند. زنانی که در تاریخ ایران باستان نقش مهمی را ایفا کرده‌اند.

فرنگیس و کتایون و همای و نام آوری

از فرنگیس و کتایون و همای باستان را نام و آوا دیده ام

قصاید/ص ۲۷۴

قیدافه: زنی که حاکم بردع و اندلس بود. اسکندر در لباس رسولان نزدیک او رفت و او اسکندر را بشناخت و از مروت او را نگاه داشت و باز گردانید و در آخر اسکندر او را به عقد خویش درآورد (شمیسا، ۱۳۶۶، ص ۱۱۹).

این زن به مانند بلقیس به خاطر داشتن مقام شاهی از زنان برجسته تاریخی به حساب می‌آید.

قیدافه و پادشاهی:

قیدافه خوانده ام که زنی بود پادشاه اسکندر آمدش به رسولی سخن گزار

(قصاید/ص ۱۷۷)

شاعر مادر خویش را که شیرۀ جان از وجود او مکیده است و دست پرورد بازوان مهربان اوست، ستوده و پاس داشتن حرمت او را خصیصه راد مردان می‌داند و آغوش او را مأمن امنی برای آرامش و وارستگی می‌پندارد.

مادر و مهر:

هم رد مکنش که راد مردان حرمت دارنند مادران را

(قصاید / ص ۳۳)

مرا گریز ز خانه به خانقاه بود چو طفل کو سوی مادر گریزد از باب

(قصاید / ص ۵۳)

به مهر مام و دو پستان و زقه و خرما به جان باب و دبستان و تخته و آداب

(قصاید / ص ۵۳)

مریم: دختر عمران که بنا به نذر پدر در مسجد بیت المقدس مشغول خدمت شد. روزی او در صومعه مشغول غسل بود که جبرئیل در شمایل مردی زیبارو بر او نازل شد و او را بر تولد عیسی نوید داد. بعد از تولد عیسی، مردمان بر او تهمت زدند و کودک او را نامشروع دانستند تا اینکه کودک بر برائت مادرش در گهواره گواهی داد (شمیسا، ۱۳۶۶: ص ۵۳۹-۵۴۲). حضرت مریم به عنوان بانویی که بیش از دیگران زینت بخش ابیات و معنا بخش اشعار است، جلوه‌ای خاص در دیوان دارد. شاید نسطوری بودن مادر شاعر و حضور عناصر مسیحی در محل اقامت او یکی از دلایل عمده شاعر در تعبیه نام این بانوی بزرگوار باشد. او مریم را مظهر اعجاز الهی می‌داند که از معجزات او می‌توان به «خرما آوردن نخل خشک بعد از زایمان» و به «دنیا آوردن مسیح» اشاره کرد. و این البته در سایه طهارت جسم و روح مریم مقدس است. زن با دارا بودن پاکی می‌تواند فرزندان چون مسیح بزاید؛ فرزندان بشارت گر و مصلح که جامعه را از گرداب جهل و ظلم می‌رهانند و حکومت الهی و ملکوتی را در زمین بنیان می‌نهند.

موارد فوق همگی مبتنی بر نگاه مثبت خاقانی به این زنان ویژه است و شاید بتوان ادعان داشت اگر زنان هم عصر شاعر نیز صاحب چنین خصال پسندیده‌ای بودند شاعر دیدی عادلانه و بهتر نسبت به آنها داشت. با این حال آنچه در دیوان چشمگیرتر است و در ذیل به آن اشاره خواهد شد نگاه منفی این شاعر شروانی به مسأله زن است.

مریم و پاکی:

روح القدس آن صفا کزو دید از مریم پاک جان ندیدست

(قصاید / ص ۷۰)

مریم و معجزه:

زبان بسته به مدح محمد آرد نطق که نخل خشک پی مریم آورد خرما

(قصاید / ص ۱۳)

سخن بر بکر طبع من گوا هست چو بر اعجاز مریم نخل خرما

(قصاید / ص ۲۴)

نی نی که با غم است مرا انس لاجرم مریم صفت بهار به بهمین در آورم

(قصاید / ص ۲۴۰)

بربط نگر آبستن و نالنده چو مریم زاینده روحی که کند معجزه زایی
(قصاید/ ص ۴۳۵)

هر دم لبش به خنده بزاید مسیح نو مانا که مریمی دگر اندر دهان اوست
(غزلیات/ ص ۵۶۴)

دیدگاه منفی خاقانی به زن

چنانچه قبلاً نیز به صورت اجمالی بیان شد، ابیاتی که مبنی بر دید منفی شاعر به پدیده زن است، بر ابیات دارای مضامین مثبت، چربیده است. شاید نظام حاکم بر عصر شاعر که در آن زن موجودی منفعل و ناکارآمد به حساب می‌آمد، این اندیشه قهقهه‌رایی را در ذهن او متبادر می‌سازد، فساد اجتماعی موجود در زمان او زبان او را چون شرنگی تلخ و چون شمشیری تیز می‌سازد و یا شاید دلایل روانشناختی مربوط به شاعر، انگیزه‌های لازم بر این اندیشه را موجه می‌سازد. سنایی، شاعر فرهیخته و عارف هم‌عصر او نیز چنین دیدگاهی نسبت به زن دارد و این خود دلیل محکمی است بر نظریه ما در مورد نامناسب بودن اوضاع اجتماعی آن زمان. خاقانی به حقیقت غم‌فزایی در ابیانش اشاره دارد که روزگاری صفحات تاریخ با آن سیاه و ملوث گردیده است:

مرا چه نقصان گر جفت من بزاد کنون به چشم زخم هزاران پسری یکی دختر
که دختری که ازینسان برادران دارد عروس دهرش خوانند و بانوی کشور
اگر بمیرد شاید بهشت را خاتون و گر بماند زبید مسیح را خواهر
اگر چه هست بدینسان خداهش مرگ دهد که گور بهتر داماد و دفن اولیتر
مرا به زادن دختر چه تهنت گویند که کاش مادر من هم نزادی از مادر
(قصاید/ ص ۸۸۴)

آیا به راستی این سخنان را ما از زبان شاعری می‌شنویم که در خلاقیت و هنرمندی در روزگار خویش کم‌نظیر است؟ انگار این گفتگوها در زمان جاهلیت سروده شده‌اند؛ دوران سیاهی که به قول شاعر بهترین مکان برای زن، گور است و بس. به راستی خاقانی چرا اینگونه از تولد دختر خویش احساس شرمساری می‌کند؟ تولد یک نوزاد دختر از همسر وی چه ننگی بر پیشانی او زده است؟ آنگونه که آرزو می‌کند کاش مادرش که زنی از جرگه زنان است هیچ وقت متولد نمی‌شد چرا که باعث گردیده این پدیده شوم (تولد دختر) دوباره رخ دهد. این تولد دردی عظیم بر شانه‌های استوار این مرد نهاده که هیچ کس را یارای برداشتن آن نیست:

چو دختر آدمم از بعد این چنین پسری سرشک چشم من از چشمه ارس بگذشت
مرا به زادن دختر غمی رسد که آن نه بر دل من و نی بر ضمیر کس بگذشت
(قصاید/ ص ۸۳۵)

چرا تولد نوزادی مؤنث، چشم مرد فرهیخته شاعر را مملو از اشک نموده است؟ اشکی جوشان که حد و حصرش از فیضان رودخانه ارس هم می‌گذرد. او گاهی از اینکه نام زنان را بر زبان رانده است احساس پشیمانی و حقارت می‌کند و از اینکه خود نیز نیازمند حضور زنی در خانه خویش است ناراضی است:

خاقانی اگر پند حکیمان خواندی پس نام زنان را بر زبان چون راندی

ای خواجه به بند زن چرا درمندی چون تخم غلامبارگی بفشانندی

(رباعیات / ص ۷۳۸)

از جمله صفاتی که دید شاعر را نسبت به پدیده زن منفی کرده است به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

زن و آلودگی:

گاهی نزدیکی به زن، مایه آلودگی روح شاعر می‌گردد و او برای دوری از این تلوث خود را از این طبقه جدا می‌کند:

چون موی خوک در زن ترسا بود چرا تار ردای روح به در زن در آورم

(قصاید / ص ۲۴۲)

زن و بلا:

زن در این ابیات مایه گرفتاری و بلا معرفی شده است و داشتن آن خود مصیبت عظیم به حساب می‌آید.

از یکی زن رسد هزار بلا پس بین تا ز ده به صد چه رسد

سنگ باران ابر لعنت باد بر زن نیک، تا به بد چه رسد

(قصاید / ص ۸۷۶)

جالب اینجاست که خود خاقانی در طول عمر خویش سه زن اختیار کرده است که بنا به گفته خویش، همسر اول و دوم او خوب ولی از سومی دل خوشی ندارد:

مرد مسافر حدیث خانه که گوید زان غرضش زن بود که بانوی خانه است

بود مرا خانه نخست و دوم خوب نیست سوم خانه خوب اگر چه یگانه است

(قصاید / ص ۸۴۷)

زن و بی‌وفایی:

او دوست خوب را نایاب و فقدان آن را امری غیر قابل جبران می‌داند ولی همسر را قابل تجدید و دست یافتنی می‌شمارد.

رشک بر دوست بر فزونتر از آنک بر زن اختیار کرده خویش

جنس زن یابی و نیابی کس جنس یاران درد خورده خویش

(قصاید / ص ۸۹۳)

زن و جادوگری:

خاقانی با ظرافتی ادبی، زن را عنصری پلید و مایه گناه و شرم می‌پندارد؛ موجودی که با سحر و جادو، عقل مرد را می‌رباید و او را اسیر خویش می‌سازد. البته انتساب جادوگری به زن شاید نشانگر دیدگاهی منفی نسبت به زن است که از دیر باز در میان اقوام و ملل مختلف مطرح گردیده است. از طرفی تشبیه زن به شب که نشان از سیاهی و راز آلودگی و شاید به تعبیری اختفا و آلودگی باشد، بیانگر تفکر او به این موجود مطهر است. البته باید اذعان داشت زن نه با اسباب طلسم و سحر و جادو بلکه به خاطر زیبایی و لطافتی که آن نیز موهبتی الهی است، می‌تواند دل از کف مردان برآید. با این حال نمی‌توان منکر این امر شد که گاهی از این زیبایی سوءاستفاده می‌شود ولی تعمیم آن از طرف شاعر به قشری از جامعه نشانگر دیدگاهی تک‌بعدی است.

شب گیسوان گشاد چو جادو زنی به شکل
بسته زبان ز دود گلوگاه مجمرش
(قصاید/ ص ۲۱۵)

زن و جفاکاری:

شاعر شروانی در بسط افکار خویش از زنان جفاکار بی وفایاد می کند و آن را مُهری بر تأیید آرای خود می داند، از آن جمله همسر نوح پیامبر که از شخصیت های منفی در تاریخ محسوب می گردد.

معصوم کی شوند ز طوفان لفظ من
کز نوح عصمت الا فرزند و زن نیند
(قصاید/ ص ۱۷۶)

زن و حیض:

شاعر در این ابیات عادات طبیعی ماهانه زنان را مایه شرمساری، ضعف و پلیدی می داند؛ موضوعی که با بهداشت و پاکیزگی مرتبط است و با رعایت اصول طهارت مرتفع می شود و هیچ ربطی با ناپاکی و لوث روحی و درونی ندارد.

من آن زن فعلم از حیض خجالت
که بکری دارم و شویی ندارم
(قصاید/ ص ۷۹۲)

که خرگوش حیض النساء دارد و من
پلنگم ز حیض النساء می گریزم
(قصاید/ ص ۲۹۱)

از زن صفتی به آب مردی
حیض همه رنگ و بوی شستیم
(غزلیات/ ص ۶۳۳)

زن و دنیادوستی:

شاعر برای توضیح و تبیین افکار فراجهانیش و اینکه به قول حافظ شیرازی: «سرم به دنیا و عقبی فرو نمی آید» سراغ زن می رود و با تحقیر و توهین به شخصیت او می فهماند که اسیر رنگ و بوی نیست و انسانی وارسته و آزاده است. او دل بستن به دنیا و مافیها را کار زنان و دون همتان می داند نه مردان بلند نظر.

زنی باشد نه مردی کز دو عالم خانه ای سازد
که ناهید است نی کیوان که باشد خانه میزانش
(قصاید/ ص ۲۱۲)

زن و دون پایگی:

شاعر پایه و مقام زنان را در حد نوکران و دون پایگان پایین آورده و اذعان می دارد سعادت و دولت در دست افراد طبقه پایین قرار دارد. این مطلب یادآور شعر خواجه شیرازی است:

فلک به مردم نادن دهد زمام مراد
تو خود اهل فضلی و دانش همین گناخت بس
(حافظ/ ص ۲۶۹)

اقلیم خادمان و زنان بردند
آفاق، خواجهگان و خسان دارند
(قصاید/ ص ۷۶۸)

خادمانند و زنان دولت یار چون مرا آن نشد آسان چکنم
(قصاید/ ص ۲۵۳)

دولت امروز زن و خادم راست کاین امیر ری و آن شاه قم است
(قصاید/ ص ۷۵۰)

زن و سرافکنندگی:

زاده شدن دختری بی گناه که دستش از هر جا کوتاه و اندیشه اش از هر توطئه ای عاجز است، چگونه می تواند مایه سرافکنندگی او باشد و چطور مرگ او بانی سرافرازی و خوشحالی پدر می شود؟! شاید محیط کوچک و روستایی که خاقانی در آن زیست می کند، با مردمانی که اندیشه ای غلط و تفکری عقیم و بسته دارند، نمی تواند بیش از این حضور پدیده ای لطیف را برتابد. در جوامعی که مردان به عنوان افرادی که بخش عظیمی از تولید را بر عهده دارند عامل ارزشمند قلمداد می شوند و بالعکس چون زن در دایره تولید نقش خاصی ایفا نمی کند از پایه و مقام پائینی برخوردار است. بدین ترتیب مرگ یک زن برای خانواده سودمند تر بوده است.

سرافکننده شدم چو دختر زاد بر فلک سرافراختم چو برفت
بودم از عجز چون خراندر گل بر جهان اسب تاختم چو برفت
(قصاید/ ص ۸۳۵)

زن و سستی:

او با تشبیه روز به زن که خواهان استقرار سدی برای نیامدن شب است بر ساخته زنان را سخت بی بنیان و پوشالین می بیند که با حمله ای از هم فرو می پاشد.

زنی رومی آید کند کاغذین سد که از هندی آهن بنایی نیابی
همه شهر یا جوج گیرد دگر شب که سد زانرا بقای نیابی
(قصاید/ ص ۴۱۶)

زن و ضعف:

شاعر هنرمند، زن را حربه ای می داند برای جنگ با آنان که سر سازگاری ندارد. او برای تحقیر دشمنان خویش آنها را به زنانی ضعیف و عاجز تشبیه می کند و برای افزونی خفت آنها معجز زبانه بر سر آنها می اندازد.

من میوه خام سایه پرورد نه ام جز چشمه خورشید جهان گرد نه ام
گر بر سر خصمان که نه مردند نه زن سر پوش زنان بر نکنم مرد نه ام
(رباعیات/ ص ۷۲۴)

زن و عنا:

شاعر برای توجیه اندیشه منفی خود و نیز برای تبیین فریبکاری و دغل اندیشی زن او را چون دنیا که عروس هزار جلوه دامادکش است می پندارد و راه حل رهایی از شر هر دو را ترک آن پیشنهاد می کند:

از عالم دو رنگ فراغت دهش چنانک دیگر ندارد این زن رعناش در عنا
(قصاید/ ص ۱۷)

زن و عیب‌مندی:

همه عیب‌اند زنان و آنهمه را	نیک مردان به هنر برگیرند
چون مذکر به مؤنث پیوند	گر چه حکم آن مذکر گیرند
لیک چون مرد به زن پیوندد	حکم تأنیث قوی تر گیرند
صید مرد است زن اما به زنان	مرد را صید نگون سر گیرند

(قصاید/ص ۸۸۴)

زن و غداری:

شاعر دنیا را زنی خانه‌نشین می‌داند که خود را آراسته و آماده برای هر فعل زشتی است و خانه با حضور او مکانی فاسد و جایی سرشار از زشتی و گناه است. او با آوردن این تشبیهات، باز زن را آماج تیرهای تحقیر خویش قرار می‌دهد و جسم او را خلیده و روحش را مکدر می‌سازد:

کیست دنیا زنی ست در خانه	چیست در خانه زن غدار
هفت پرده است و زانیات در او	همچو دار القمامه بئس الدار

(قصاید/ص ۱۹۹)

زن و محنت

او در مرگ زود هنگام یکی از دختران خویش، نوزاد را نیز از محنت گرانباری که بر دل پدر خویش گذاشته آگاه می‌یابد و دلیل مرگ او را شاید تسلی خاطر پدری می‌داند که دیگر غم دیگری را بر نمی‌تابد:

صورتش بست کز رسیدن او	خاطر من مهوس است برفت
دید در پرده دختر دگرم	گفت محنت یکی بس است برفت

(قصاید/ص ۸۳۵)

یا

ماتم عمر داشتم چو رسید	عمر ثانی شناختم چو برفت
محتش نام خواستم کردن	دولتش نام خواستم چو برفت

(قصاید/ص ۸۳۵)

زن و نقصان:

به اعتقاد او کمال و پختگی مردانه با قرین شدن با این گروه به نقصان و خامی تبدیل می‌شود. در حالی که مبرهن است که زن تنها از لحاظ فیزیکی ظریف‌تر و شکننده‌تر از مرد است و از باب عقل و آگاهی با مرد برابری می‌کند. این که «مازن را از دنده چپ مرد آفریدیم» بیانگر این است که زن از لحاظ فلسفه و مراتب وجودی بعد از مرد وارد عالم شده است یعنی نفس اول زاییده عقل اول است و بعد از آن موجود گردیده است و این نشان هیچ نقصانی نیست.

دولت از خادم و زن چون طلبم
کاملم میل به نقصان چه کنم

(قصاید/ص ۲۵۳)

نتیجه‌گیری:

با توجه به آنچه در سطور فوق بیان شد و شاهد مثال‌هایی که ارائه گردید چنین می‌توان نتیجه گرفت که خاقانی بیش از آنکه دیدی مثبت نسبت به زن داشته باشد، فردی زن ستیز است. زن از منظر او نه اسباب پیشرفت و آرامش بلکه مایه سقوط و ناآرامی ست. این زن چه فرزند شاعر باشد چه مادرش موجوداتی شرانگیز و محنت بار هستند؛ کسانی که وجود و ذهن شاعر را دچار تشویش و نگرانی می‌کنند و او آرزوی مرگ برای آنها می‌کند. چنانکه در چکیده ذکر شد از این مفاد می‌توان چنین برداشت کرد که محیط اجتماعی شاعر مایه این بیش منفی است. زنان اگر حائز صفات و سجایای اخلاقی باشند و همپای مردان در عرصه تولید دست داشته باشند می‌توانند دید شاعر را نسبت به خود تغییر دهند. وجود زنان اسطوره‌ای و مذهبی مطرح در دیوان، همگی دال بر این مطلب هستند که زنان عصر خاقانی، زانی منفعل، اسیر رنگ و بوی، سطحی‌نگر و فاقد صفات اخلاقی خوب هستند و در صورت دارا بودن مزایای اخلاقی و انسانی می‌توانند در جرگه زنان ویژه وارد شوند. پس دید منفی شاعر محصول اوضاع و محیط اجتماعی اوست چنانچه بیانات گرانقدر حضرت علی (ع) در باب زنان در نهج البلاغه روشنگر این مطلب است که شرایط حاکم محیط بر دید افراد تأثیر می‌گذارد و نمی‌توان این عقاید و افکار را به تمام دوران بسط و تعمیم داد. در کنار این مسائل می‌توان به تأثیرات دوران کودکی فرد نیز توجه داشت. بر اساس نظرات علم روانشناسی کودکی از مهمترین دوران زندگی هر انسان به حساب می‌آید و بنیان افکار افراد در این زمان پایه گذاری می‌شود پس نباید در این امر، مسایل روانشناختی نادیده انگاشته شود.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه مهدی فولادوند (۱۳۸۱)، قم، دارالقران الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، چاپ دوم.
۲. اردلان جوان، سید علی (۱۳۶۷)، تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
۳. اسنودن، رود (۱۳۸۹)، خودآموز یونگ، ترجمه نورالدین رحمانی، تهران، آشیان، چاپ سوم.
۴. حافظ شیرازی، شمس الدین محمد (۱۳۸۸)، دیوان حافظ، محمد قزوینی، قاسم غنی، قم، فراگفت، چاپ اول.
۵. خاقانی شروانی، بدیل بن علی (۱۳۸۲)، دیوان خاقانی شروانی، با مقابله، تصحیح، مقدمه و تعلیقات ضیاء الدین سجادی، تهران، زوار، چاپ هفتم.
۶. سجادی، سید ضیاء الدین (۱۳۷۴)، فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی، تهران، زوار، چاپ اول.
۷. سعیدی، حوریه (۱۳۸۲)، مجموعه مقالات زن در تاریخ ایران، تهران، برگ زیتون، چاپ اول.
۸. شمیسا، سیروس (۱۳۶۶)، فرهنگ تلمیحات شمیسا، تهران، فردوس، اول.
۹. شهریار، کیهان (۱۳۷۸)، زن در اساطیر ایران و بین النهرین، تهران، فارس، چاپ اول.
۱۰. شیمیل، آن ماری (۱۳۷۹)، زن در عرفان و تصوف اسلامی، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران، نشر تیر، چاپ اول.
۱۱. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۸)، تذکره الاولیاء، محمد استعلامی، تهران، زوار.
۱۲. مطهری، مرتضی (۱۳۷۹)، مسأله حجاب، تهران، صدرا، چاپ ۸۹.
۱۳. یاحقی، جعفر (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران، سروش، چاپ دوم.

